

Assessing the Role of Indians in the Fall of the Safavid Dynasty

*Sasan Tahmasebi*¹
*Mahmoud Reza Kouhkan*²

The process of decline of the Safavids, which began after the death of Shah Abbas I, ultimately led to the fall of the dynasty. Alongside numerous internal factors, the role of external factors, particularly the Indians, in this event is highly significant. This research, using a descriptive-analytical method and relying on historical texts, addresses the fundamental question: what role did the Indians play in the fall of the Safavid dynasty? To this end, topics such as the impact of border disputes on the Indian government's reaction to the Afghan rebellion, and the role of Indians in the economic crisis of the late Safavid era and in strengthening the rebels, are examined. The findings show that the generally friendly relations between the Safavids and the Mughals deteriorated in the final decades of Safavid rule. The conflict over Kandahar and Balkh, which resulted in an Indian defeat, coupled with the contemptuous behavior of the Iranians, provoked a latent anger among the Indians. Consequently, the Indian government not only remained indifferent to the Afghan rebellion but also sympathized and collaborated with them. Furthermore, Indians played a key role in the command of the Afghan army, and a number of Indian merchants residing in Iran, who had a role in the economic crisis of that period, also joined the rebels.

• **Keywords:**

Iran, Safavid Dynasty, Indians, Fall of the Safavids.

¹. Assistant Professor, Department of History, Payame Noor University, Tehran, Iran (Corresponding Author).
sasantahmasbi@pnu.ac.ir

². Assistant Professor, Department of History, Payame Noor University, Tehran, Iran.
mrkoohkan@pnu.ac.ir



ارزیابی نقش هندی‌ها در سقوط صفویه

ساسان طهماسبی^۱

محمودرضا کوه‌کن^۲

چکیده

فرایندی که با مرگ شاه عباس اول آغاز شد، نهایتاً به سقوط دولت صفویه انجامید. عوامل داخلی متعددی در این رویداد دخیل بودند، اما نقش عوامل خارجی به‌ویژه هندی‌ها نیز شایان ذکر است. این پژوهش با استفاده از روش توصیفی- تحلیلی- استنتاجی و با اتکاء به متون تاریخی به دنبال پاسخگویی به این پرسش بنیادی است: هندی‌ها چه نقشی در سقوط صفویه داشتند؟ تأثیر اختلافات مرزی بر واکنش دولت هند در مقابل شورش افغان‌ها و نقش هندی‌ها در بحران‌های اقتصادی اواخر دوره صفوی و تقویت شورشیان افغان از محورهای اصلی این پرسش به‌شمار می‌روند. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که هر چند روابط دولت صفویه و گورکانیان عمدتاً دوستانه بود، اما در دهه‌های پایانی حکومت صفویه تحت تأثیر مسئله قندهار و بلخ که به شکست هندی‌ها منجر شد، روابط دو دولت به سرعت رو به تیرگی گذاشت و رفتارهای تحقیرآمیز ایرانی‌ها با هندی‌ها به شکل‌گیری خشمی پنهان در میان هندی‌ها منجر شد. بنابراین، واکنش دولت هند در مقابل شورش افغان‌ها، توأم با بی‌تفاوتی و حتی همراهی و همدلی بود. از سوی دیگر، هندی‌ها نقشی مهم در فرماندهی سپاه افغان‌ها ایفاء کردند و برخی از بازرگانان هندی ساکن ایران که در زوال اقتصاد ایران سهم داشتند، به افغان‌ها ملحق شدند.

واژگان کلیدی:

ایران، صفویه، هندی‌ها، سقوط صفویه.

تاریخ دریافت مقاله: ۱۴۰۴/۰۱/۱۸ تاریخ پذیرش مقاله: ۱۴۰۴/۰۳/۱۷

^۱ استادیار گروه تاریخ دانشگاه پیام نور تهران، تهران- ایران (نویسنده مسئول) sasantahmasbi@pnu.ac.ir

^۲ استادیار گروه تاریخ دانشگاه پیام نور تهران، تهران- ایران mrkoohkan@pnu.ac.ir



مقدمه

سرزمین‌های اسلامی در نیمه اول قرن دهم هجری قمری، تحولات گسترده‌ای را تجربه کردند، زیرا دولت صفویه در ایران تأسیس شد. عثمانی‌ها بخش بزرگی از سرزمین‌های عربی را زیر سلطه خود درآوردند، اوزبک‌ها بعد از سال‌ها جنگ و جدال، تیموریان را از ماوراءالنهر و خراسان بیرون راندند و با تسلط بازماندگان تیموریان بر هند، دولتی جدید به نام گورکانیان هند تشکیل شد. بنابراین، سرزمین‌های اسلامی بین این چهار قدرت تقسیم شدند که به اشکال مختلف، درگیر تعامل و تقابل با یکدیگر بودند. در این میان، رابطه صفویه با گورکانیان گسترده‌تر و دوستانه‌تر از روابط آنها با اوزبک‌ها و عثمانی‌ها بود و فرصت‌های بسیاری برای مردم ایران و هند فراهم کرد تا از روابط تجاری و فرهنگی با یکدیگر بهره‌مند شوند. با این وجود، این روابط نیز عاری از تنش و رقابت نبود و حتی هندی‌ها نقش تعیین‌کننده‌ای در سقوط صفویه داشتند.

در مورد روابط ایران دوره صفوی با هند، تاکنون پژوهش‌های متعددی انجام شده است. قاسم قریب (۱۳۹۷) عوامل مؤثر بر روابط صفویه و گورکانیان را بررسی و بر نقش اوزبک‌ها، عثمانی‌ها و حکومت‌های محلی دکن در این روابط تأکید کرده است. اصغر قائدان (۱۳۹۱) به نقش بازرگانان هندی مقیم اصفهان در تجارت ایران دوره صفویه و آسیب‌های ناشی از فعالیت‌های این بازرگانان پرداخته است. جمشید نوروزی و شهرام رضانی (۱۳۹۴) نیز به نقش بازرگانان هندی در تجارت ایران دوره صفویه و زبان‌های ناشی از خروج مسکوکات ایرانی توسط آنان پرداخته‌اند. ریاض‌الاسلام (۱۳۷۳) با استفاده از منابع ایرانی و هندی، روابط گورکانیان هند با دولت صفویه و افشاریه را بررسی کرده و به واکنش دولت هند در مقابل شورش میرویس پرداخته است. امیرحسین برآزش (۱۳۹۲) روابط دولت صفویه با گورکانیان را به تفصیل بررسی و رابطه میرویس با گورکانیان و سیاست دولت هند در مقابل شورش میرویس را تحلیل و ارزیابی کرده است.

هر چند این پژوهش‌ها به جنبه‌هایی از موضوع پرداخته‌اند، اما تمام ابعاد آن را پوشش نمی‌دهند و پرسش‌هایی مهم را بی‌پاسخ گذاشته‌اند. بنابراین، پژوهش حاضر با تمرکز بر عوامل تنش‌زا در روابط دولت صفویه و گورکانیان و فراتر از آن با بررسی عوامل اجتماعی و فرهنگی تقابل مردم ایران و هند و پیشینه همگرایی هندی‌ها و افغان‌ها علیه صفویه، زمینه‌های همراهی هندی‌ها با شورش افغان‌ها را تجزیه و تحلیل می‌کند و رابطه گورکانیان هند با میرویس و محمود افغان، نقش هندی‌ها در سپاه محمود افغان و همراهی برخی از بازرگانان هندی با

شورشیان افغان را مورد بررسی قرار می‌دهد تا به این پرسش پاسخ دهد که هندی‌ها چه نقشی در سقوط صفویه داشتند.

عوامل تنش‌زا در روابط ایرانی‌ها و هندی‌ها

روابط دولت صفویه با گورکانیان هند فراز و نشیب‌های بسیاری را تجربه کرد، اما هیچگاه به جنگی فراگیر منجر نشد و علاوه بر مناسبات گسترده فرهنگی و تجاری ایران با هند، پادشاهان صفوی و گورکانی همواره می‌کوشیدند تا با تبادل سفرا و هدایا بر تداوم روابط دوستانه تأکید کنند. با این وجود، روابط صفویه و هند و فراتر از آن، روابط ایرانی‌ها و هندی‌ها هرگز عاری از تنش و خصومت نبود و گاهی مجموعه‌ای از عوامل سیاسی، اجتماعی و فرهنگی بر روابط طرفین سایه می‌افکند؛ عواملی که در دهه‌های پایانی حکومت صفویه به تیرگی روابط دو دولت و حتی اختلال در روابط تجاری منجر شد، عبارتند از:

الف: رقابت دولت صفویه و گورکانیان هند برای تسلط بر قندهار

شهر کلیدی و مهم قندهار نه بار بین صفویه و گورکانیان دست به دست شد (برازش، ۱۳۹۲: ۷۹۴، ۷۱۹، ۴۳۰، ۴۰۷، ۲۲۰، ۲۱۶-۲۱۵، ۲۰۷، ۲۰۵). اما این جدال‌ها هیچ‌گاه به جنگی فراگیر بین دو دولت منجر نشد و هر گاه یکی از طرفین بر این شهر مسلط می‌شد، با ارسال سفیر و هدایا برای طرف مغلوب می‌کوشید تا از گسترش تنش جلوگیری کند. این سیاست به میزان زیادی کارساز بود، اما آخرین جدالی که بر سر این شهر در زمان شاه عباس دوم (ح. ۱۰۷۷-۱۰۵۲ ق.) درگرفت، پیامدهای بسیار مخربی به دنبال داشت و دو دولت را درگیر خصومتی آشکار و قطع رابطه کرد.

شاه عباس دوم در سال ۱۰۵۸ ق. قندهار را که از سال ۱۰۴۷ ق. در اختیار هندی‌ها بود، تصرف کرد و طبق الگویی که بر روابط صفویه و گورکانیان حاکم بود، کوشید مانع بروز خصومتی پایدار بین دو دولت شود (واله قزوینی اصفهانی، ۱۳۸۲: ۴۷۵). بنابراین، سفیری به نام شاهوردی بیگ به هند اعزام شد، اما دولت هند نه تنها به وی اجازه ملاقات با شاه جهان را نداد، بلکه از پذیرش نامه شاه عباس نیز خودداری کرد و صرفاً به صورت شفاهی به شاه عباس پاسخ داد (برازش، ۱۳۹۲: ۷۹۶؛ شاملو، ۱۴۰۰: ۱/۴۹۶). به نوشته کنبو، شاه بیگ استاجلو به هند اعزام شد، اما شاه جهان (ح. ۱۰۶۸-۱۰۳۷ ق.) از پذیرش سفیر خودداری کرد و با ابراز ناراحتی از تصرف قندهار گفت: «اکنون که این حرکت بیجا ازیشان بوقوع آمده فرستادن ایلچی و نامه دور از

آئین دانش و بینش است... شاه‌قلی نام ایلیچی سابق نیز بهمین سبب دولت بار نیافته ناکام برگردیده بود...» (کنبو، ۱۹۶۰: ۹۳/۳).

در آغاز سال ۱۰۵۹ق. زمانی که شاه عباس در راه بازگشت به خراسان بود، شاه جهان پسرش اورنگ‌زیب را اعزام کرد تا قندهار را بازپس گیرد، اما بعد از چهار ماه محاصره قندهار، سپاه هند به ناچار عقب‌نشینی کرد (واله قزوینی اصفهانی، ۱۳۸۲: ۴۸۹-۴۸۱). اورنگ‌زیب سال بعد نیز قندهار را برای مدتی محاصره کرد، اما با نزدیک شدن سپاه اعزامی شاه عباس، به ناچار دست از محاصره برداشت (کنبو، ۱۹۶۰: ۱۴۱/۳-۱۳۷؛ واله قزوینی اصفهانی، ۱۳۸۲: ۵۰۱-۴۹۹). پافشاری شاه جهان برای بازپس‌گیری قندهار ادامه یافت و برای آخرین بار، در سال ۱۰۶۳ق. سپاه هند به فرماندهی داراشکوه ولیعهد شاه جهان شهر قندهار را محاصره کرد. بخشی از سپاه هند نیز بر قلعه بست مسلط شد، اما با نزدیک شدن سپاه بزرگی که شاه عباس اعزام کرده بود، داراشکوه دست از محاصره قندهار برداشت (واله قزوینی اصفهانی، ۱۳۸۲: ۵۱۴-۵۱۳؛ کنبو، ۱۹۶۰: ۱۵۵/۳-۱۵۳).

سرانجام قندهار برای همیشه به قلمرو صفویه ملحق شد، اما این بار دولت هند حاضر به قبول شکست نبود و حتی شاه جهان در اواخر حکومتش سعی کرد تا اتحادی از گورکانیان و اوزبکان علیه صفویه برقرار کند. بنابراین، هیئتی به بخارا اعزام کرد، اما عبدالعزیز خان اوزبک نه‌تنها این پیشنهاد را رد کرد، بلکه موضوع را به دولت صفوی اطلاع داد (برازش، ۱۳۹۲: ۸۰۱-۸۰۰).

در دوران اورنگ‌زیب (ح. ۱۱۱۸-۱۰۶۹ق.) روابط ایران و هند همچنان تیره بود. چهارم شوال ۱۰۷۴ق. سفیری به نام تربیت خان از طرف اورنگ‌زیب به اصفهان آمد و در جمادی‌الاول ۱۰۷۵ به حضور شاه عباس دوم پذیرفته شد. شاه ابتدا با سفیر هند محترمانه رفتار کرد، اما به دلیل رفتار غیردوستانه اورنگ‌زیب با بوداق سلطان سفیر ایران، تغییر رویه داد و تربیت خان را تحقیر کرد. حتی در جریان گفتگو با سفیر، اورنگ‌زیب را شاه سیاهان و شاه پدرکش و برادرکش خطاب کرد (برازش، ۱۳۹۲: ۸۱۰-۸۰۸). وقتی تربیت خان به هند برگشت، اورنگ‌زیب چنان خشمگین شد که هدایای شاه عباس را نابود و رابطه تجاری با ایران را قطع کرد. حتی شایعه شد که قصد جنگ با ایران دارد. به دنبال آن، در اصفهان، تشویش و نگرانی زیادی به وجود آمد و همگان بر این باور بودند که جنگ بین دو کشور اجتناب‌ناپذیر است (شاردن، ۱۳۹۳: ۱۶۹۳/۵).

شکست‌های مکرر هندی‌ها ثابت کرد که قادر به جنگ با ایران و بازپس‌گیری قندهار نیستند. نقش پررنگ ایرانیان در سپاه هند یکی از عوامل این ناکامی هندی‌ها بود، زیرا به مانعی در مقابل پیشروی‌های هند در قندهار تبدیل شدند. هنگامی که شاهزاده اورنگ‌زیب برای

بازپس‌گیری قندهار اعزام شده بود، یک ایرانی به نام الله‌قلی بیگ کرانی که در سپاه او بود، به قندهار گریخت و در مورد سپاه هند، اطلاعاتی در اختیار حاکم قندهار گذاشت (شاملو، ۱۴۰۰: ۱/ ۵۱۸-۵۱۷). وقتی اورنگ‌زیب بعد از جلوس بر تخت سلطنت تصمیم گرفت قندهار را تصرف کند، خواهرش برای منصرف کردن او به این استدلال متوسل شد که پدرمان شاه جهان سپاهیانی به قندهار فرستاد، اما شکست خوردند، زیرا بخش اعظم فرماندهان و درباریان ما ایرانی‌اند یا اصل و نسب ایرانی دارند و اگر جنگی بین ایران و هند رخ دهد، برای پیروزی ایران تلاش می‌کنند (شاردن، ۱۳۹۳: ۱/۵-۱۷۰-۱۷۰۰). همین تجربیات باعث شد تا شاهزاده سلطان جلال‌الدین اکبر فرزند اورنگ‌زیب که از سال ۱۰۹۰ ق. تا ۱۱۰۷ ق. در ایران به سر می‌برد، با زیر سؤال بردن سیاست دولت هند برای استخدام ایرانیان به کارشکنی‌های امرای ایرانی سپاه هند در مقابل اقدام دولت هند برای بازپس‌گیری قندهار اذعان کرد و گفت: «چرا باید ایرانی را این‌قدر دست داد که تمام ولایت کسی را ضبط کند و آخر کار به جایی برسد که هر وقت با پادشاه ایران، پادشاه هند کدورتی بکند، اولاً باید که پادشاهان هند از نوکرهای ایرانی خود بترسند. چنانچه در وقتی که نواب صاحبقران، تربیت خان را روانه کرد و خود از عقب حرکت فرمودند، اولاً اورنگ‌زیب به فکر دفع شر ایرانیانی که امرای او بودند افتاده، ایشان را به بنگاله فرستاد» (نجیب کاشانی، ۱۳۹۴: ۱۰۹).

ب: تلاش دولت هند برای تصرف بلخ و ماوراءالنهر

ضعف و انحطاط اوزبک‌ها که از اواخر دوره شاه عباس اول شدت گرفت، نه‌تنها خطر آنها برای ایران و هند را به حداقل رساند، بلکه به دخالت و اعمال نفوذ دولت صفویه و گورکانیان در قلمرو اوزبک‌ها منجر شد. در سال ۱۰۵۶ ق. فرصت مناسبی برای گورکانیان فراهم شد تا به رؤیاهای خود در مورد ماوراءالنهر جامه عمل بپوشانند، زیرا ندرمحمد خان اوزبک حاکم بلخ که توسط فرزندش عبدالعزیز خان و امرای بخارا از قلمرو خود بیرون رانده شده بود، به هند رفت و از شاه جهان کمک خواست. شاه جهان از فرصت استفاده کرد و با اعزام سپاهی به فرماندهی فرزندش شاهزاده مرادبخش بلخ را تصرف کرد، اما به جای واگذاری آن به ندرمحمد خان، آنجا را به قلمرو خودش ضمیمه نمود (واله قزوینی اصفهانی، ۱۳۸۲: ۴۲۶). تسلط بر بلخ چنان برای شاه جهان مهم بود که وقتی شاهزاده مرادبخش تصمیم گرفت آنجا را ترک کند و به دهلی برگردد، شاه جهان مخالفت کرد و در اهمیت بلخ برای گورکانیان گفت: «مملکتی که فتح آن مفتاح تسخیر تورانست... الوس چغتاز سالهای دراز مترصد این نعمت غیرمترقبه بود...» (کنبو، ۱۹۶۷: ۴۱۰/۲).

ندرمحمد خان به ناچار عازم اصفهان شد تا از دولت صفویه علیه هندی‌ها و رقبای اوزبک خود کمک بگیرد. شاه عباس دوم از ندرمحمد خان استقبال کرد و «خاطر قدس مناظر آن بود که خان سرگردان را به آیینی شایان روانه ترکستان نموده به شعله تیغ آتش‌فشان غازیان ظفر تلاش قزلباش، خس و خار اقتدار راهزنان هندوستان را از گلزار مملکت موروث وی پاک کند» (واله قزوینی اصفهانی، ۱۳۸۲: ۴۳۱)؛ بنابراین، شاه از امرای خراسان خواست به ندرمحمد خان کمک کنند. با انتشار خبر حرکت سپاه خراسان، طوایف و امرای اوزبک که از ندرمحمد خان روی گردان شده بودند، دوباره از او اطاعت کردند و سپاه هند که به دلیل شیوع قحطی دچار مشکل شده بود، با نزدیک شدن ندرمحمد خان بلخ را ترک کرد و به هندوستان برگشت (واله قزوینی اصفهانی، ۱۳۸۲: ۴۳۳-۴۳۲).

از آن به بعد، بلخ در حوزه نفوذ دولت صفوی قرار گرفت؛ نفوذی که تا پایان دوره صفوی کم و بیش ادامه یافت و این نفوذ را رویدادهای ابتدای دوره شاه سلطان حسین ثابت می‌کند. زیرا در سال ۱۱۰۷ ق. با مرگ حاکم بلخ، بزرگان آنجا از شاه سلطان حسین خواستند تا شاهزاده عبدالله خان را که در ایران به سر می‌برد، برای جانشینی او به بلخ اعزام کند (نصیری، ۱۳۷۳: ۱۶۱-۱۵۹). ذیل وقایع سال ۱۱۱۰ ق. نیز چنین آمده است که: جانی خان بیگلربیگی هرات جمع کثیری از اویماقات ولایات بلخ را از ایل جمشیدی و فیروزکوهی و سایر ایلات را به طرح طریقه ملایمت و دوستی و بذل زخارف دنیوی در قید مطاوعت و ایلیت... در ربه بندگانگی و رقیت اولیای دولت سلطان و به طریق شاهیسونی به ممالک خراسان آورده و پس از آزمون و اختیار مصادقت اقرار ایشان ریش سفیدان و صاحب ایلات را به تعیین موجب و ملازمت در عداد اسناد اهل جهاد و خدمتکاران دولت قوی بنیاد، منخرط ساخته بود... (نصیری، ۱۳۷۳: ۲۸۰).

ج: تحقیر هندی‌ها توسط ایرانیان

ایرانیان دوره صفوی نگاهی متناقض به هند و هندی‌ها داشتند. از یک‌سو، هند برای ایرانیان سرزمین فرصت‌ها به‌شمار می‌رفت و تعداد زیادی از شعرا و اهل قلم ایرانی را به خود جلب می‌کرد و تحسین برخی از آنان را برمی‌انگیخت. شاعری به نام آقا حسن که مدتی در دوران شاه عباس اول در هند می‌زیست، در مورد لزوم سفر به هند می‌گوید:

چون هم‌عددند هند و موجود
معذوم به هند آید و موجود شود
نآآمده را به هند موجود مدان
موجود شود کسی که آید به جهان

(نصرآبادی، ۱۳۷۸: ۱۸۷/۱).

کلیم همدانی (متوفی: ۱۰۶۱ ق.) هند را عشرتستان توصیف می‌کند و در این زمینه چنین می‌سراید:

ز هند دیده‌ بد دور عشرتستان است دل گشاده و طبع شکفته ارزان است
(کلیم همدانی، ۱۳۶۹: ۳۱).

اما از سوی دیگر، برخی ایرانیان حتی کسانی که در هند زندگی می‌کردند و از خوان نعمت پادشاهان گورکانی بهره‌مند می‌شدند، در گفتار و نوشتار خود نسبت به ایران و پادشاهان صفوی تعصب داشتند و این تعصب را در مقابل هندی‌ها ابراز می‌کردند. در مورد شاعری به نام میرجمله شهرستانی از معاصران شاه عباس اول که در دربار جهانگیر (ح. ۱۰۳۷-۱۰۱۴ ق.) به جایگاه والایی دست یافت، آمده است: «بنا بر تعصب هرگاه حرفی در باب ایران در مجلس می‌گذشت، جوابهای درشت می‌گفت. مشهور است وقتی که پادشاه می‌فرمود که هرگاه ایران را بگیرم، اصفهان را به اقطاع تو می‌دهم. او در جواب گفت که مگر ما را قزلباش به عنوان اسیری به ایران برد» (نصرآبادی، ۱۳۷۸: ۸۰/۱-۷۹). این تعصبات خشم هندی‌ها را برمی‌انگیخت؛ خشمی که در سخنان شاهزاده اکبر در مورد ایرانیان ساکن هند هویدا می‌شود: «... ما در ولایت گوکم اگر هزار دینار به کسی می‌دادیم نهایت شکر از ما می‌کردند. این طایفه را اگر برابر به زر بکنند که در نظر ایشان هیچ نمی‌نماید» (نجیب کاشانی، ۱۳۹۴: ۱۰۷).

وطن دوستی ایرانیان و علاقه آنها به پادشاهان صفوی به تحقیر هندی‌ها منجر می‌شد. برای نمونه، دوم ربیع‌الاول سال ۱۰۱۹ ق. هیئتی از هند نزد شاه عباس آمد و چون شاه متوجه شد که آن سفیر ایرانی است، پرسید: چرا تمام سفیرایی که تاکنون از هند آمده‌اند، ایرانی بودند. سفیر در پاسخ گفت: «در هند اگر آدمی می‌بود، ما را کس نان نمی‌داد. آدم در هند نیست!». شاه از این پاسخ چنان خشنود شد که اسبی از طویله سلطنتی به سفیر هدیه کرد (منجم یزدی، ۱۴۰۰: ۵۰۸-۵۰۷).

رنگ تیره پوست هندی‌ها، مهم‌ترین دستاویز ایرانیان برای تحقیر آنها بود. یکی از شعرای دوره شاه عباس دوم به نام میرزا عبدالقادر در شعری که به مناسبت فتح قندهار سرود، بر رنگ پوست هندی‌ها انگشت می‌گذارد و چنین می‌سراید:

ز بس خیرگی هندوی تیره‌رنگ شدی سرمه چشم ترکان به جنگ
کلاپسه شد چشم چون چرخ دژم سفید و سیاه هر دو شد عین هم

(نصرآبادی، ۱۳۷۸: ۱۵۳/۱)

شاهزاده اکبر بارها نسبت به این رفتارهای ایرانیان اعتراض کرد و نجیب کاشانی که مهماندار شاهزاده بود، در این مورد می‌نویسد: «پادشاهزاده هندوستان مکرر از راه شکفتگی و انبساط خود می‌فرمودند که شما ایرانیان ناانصاف اگر چنانچه بشنوید که در هندوستان برف آمده البته آن برف را سیاه تصوّر خواهید نمود و شعرای شما در هر جا که نام هندوستان را در شعر مذکور ساخته‌اند، زمین آن ولایت را سیاه فرض کرده و به شب تعبیر و تشبیه نموده‌اند و تمام اهل هند را غایبانه کلاغ خطاب می‌نمایند چنانچه در فتح قلعه قندهار یکی از شعرای شما تاریخی گفته بود که مین قارقایه بیرداش^۱» (نجیب کاشانی، ۱۳۹۴: ۳۳).

خود نجیب کاشانی نیز اطرافیان شاهزاده را به دلیل تیرگی رنگ پوستشان تمسخر می‌کرد (نجیب کاشانی، ۱۳۹۴: ۴۹ و ۱۲۶). به همین دلیل، شاهزاده در جریان یکی از شکارهایش به طعنه گفت: «... ما امروز یکی از هنود را بگیرانیم تا به اعتقاد میرزا نجیبای ناانصاف که پنبه هند را هم سیاه می‌داند کلاغی گرفته باشیم» (نجیب کاشانی، ۱۳۹۴: ۵۱).

ایرانی‌ها زبان هندی را نیز تحقیر می‌کردند. به نوشته تاورنیه^۲، اگر در دربار ایران، هند و عثمانی، کسی با بزرگان و افراد متشخص به زبان هندی سخن بگوید، به منزله توهین است و حتی اگر بر زبان هندی مسلط باشند، به او پاسخ نمی‌دهند (تاورنیه، ۱۳۶۳: ۵۹۸). حتی اسب‌های ایرانی نیز دستاویزی برای فخرفروشی ایرانیان و تحقیر هندی‌ها بود، زیرا اسب‌های هندی کوتاه قامت و نازبیا بودند و اسب‌های ایرانی در هند طرفداران زیادی داشتند (شاردن، ۱۳۹۳: ۶۷۷/۲). به همین دلیل، هرگاه شاهزاده اکبر در اصفهان سوار بر اسب‌های ایرانی در انظار عمومی ظاهر می‌شد، مردم به او طعنه می‌زدند. شاهزاده در این مورد به نجیب کاشانی گفته بود: «... روزی سواره بودیم شنیدیم لوطی می‌گفت که به قربان این اسب‌ها بروید که یکی را در هند به خواب ندیده‌اند» (نجیب کاشانی، ۱۳۹۴: ۱۰۷).

کار به جایی رسید که مردم ایران پادشاهان و شاهزادگان هند را به تمسخر می‌گرفتند. شاهزاده اکبر شاهد بود که مردم اصفهان به همراهانش توهین می‌کردند (نجیب کاشانی، ۱۳۹۴: ۱۰۷ و ۲۳۴). حتی لوطی‌های اصفهان برای تمسخر پادشاه هند مراسمی برپا می‌کردند. شاهزاده اکبر از این مراسم آگاهی یافت و در مقام گلایه گفت: «خبرگیران هنود می‌گویند که لوطی‌ها در محلات اصفهان یکی را بر تخت می‌نشانند و نام او را پادشاهزاده هند می‌کنند و جمعی در برابر او کرنش و تسلیم می‌کنند و خطاب می‌دهند و شخصی را بر الاغ سوار کرده، در محله خود می‌گردانند و می‌گویند چلوچلو^۳ که پادشاه هند می‌آید...» (نجیب کاشانی، ۱۳۹۴: ۲۳۴).

۱. به معنی هزار کلاغ یک سنگ.

۲. Tavernier

۳. بشتابید بشتابید.

این رفتارهای ایرانیان موجب خشم هندی‌ها شد تا حدی که شاهزاده اکبر که بارها شاهد تحقیر هندی‌ها و تفاخر ایرانیان به سربازان شجاع خود بود، ایرانیان را به جنگ تهدید کرد: «انشاء الله در روز جنگ شما را خواهیم دید» (نجیب کاشانی، ۱۳۹۴: ۵۰). تهدید شاهزاده هرگز عملی نشد، زیرا دیگر جنگی بین ایران و هند رخ نداد و او هرگز بر تخت سلطنت هند جلوس نکرد. اما سخنانش از خشمی پنهان نسبت به ایران و ایرانیان حکایت داشت؛ خشمی که با شورش افغان‌ها فرصت ابراز پیدا کرد.

واکنش هندی‌ها در مقابل شورش افغان‌ها

تیرگی روابط ایران و هند در دوره شاه عباس دوم، در دوره شاه سلیمان و شاه سلطان حسین نیز ادامه یافت و در پایان دوران اورنگ‌زیب، عملاً هیچ رابطه سیاسی بین ایران و هند وجود نداشت. بنابراین، پادشاه هند از به رسمیت شناختن پادشاهی شاه سلیمان و شاه سلطان حسین خودداری کرد و هیچ سفیری برای این منظور اعزام نکرد (ریاض‌الاسلام، ۱۳۷۳: ۲۰۵). همچنین روابط سیاسی فعالانه‌ای با عبدالعزیز خان و سبحان‌قلی خان اوزبک که هم‌کیش او بودند و خصومت دینی مشترکی نسبت به صفویه داشتند، برقرار کرد. البته این روابط هیچگاه به یک حمله مشترک علیه دولت صفویه منجر نشد، زیرا اوزبک‌ها ضعیف و دچار تفرقه بودند و اورنگ‌زیب با مسائل داخلی هند دست و پنجه نرم می‌کرد (ریاض‌الاسلام، ۱۳۷۳: ۲۰۳-۲۰۲). گزینه دیگری که در مقابل دولت هند وجود داشت، استفاده از افغان‌ها علیه ایرانی‌ها بود.

پیشینه همراهی افغان‌ها با هندی‌ها علیه دولت صفویه

گورکانیان به خوبی می‌دانستند که قدرت‌گیری افغان‌ها به زیان هند تمام می‌شود. حتی یکی از عواملی که باعث شده بود تا ایرانی‌ها در هند مورد استقبال قرار گیرند، استفاده از آنها در مقابل افغان‌ها بود (نجیب کاشانی، ۱۳۹۴: ۱۱۰). اما درگیری هندی‌ها و ایرانی‌ها بر سر قندهار باعث شد تا رویکرد دولت هند نسبت به افغان‌ها به میزان زیادی تغییر کند و دولت هند وادار شود که از افغان‌ها در سرزمین خودشان علیه ایرانی‌ها استفاده کند؛ شاید افغان‌ها را در قیاس با هندی‌ها، حریف مناسب‌تری برای ایرانی‌ها می‌دیدند.

در نتیجه، زمانی که شاه عباس دوم برای بازپس‌گیری قندهار، قلعه بُست و سایر قلعه‌های آن منطقه وارد عمل شد، با تعداد زیادی افغان مواجه شد که در سپاه هند خدمت می‌کردند. پُردل خان افغان کوتوال قلعه بُست بود و همه یا دست‌کم بخش اعظم سربازانش را افغان‌ها تشکیل

می‌دادند (شاملو، ۱۴۰۰: ۴۷۵، ۴۰۸/۱-۴۰۷؛ واله قزوینی اصفهانی، ۱۳۸۲: ۴۶۹). وی سرسختانه در مقابل سپاه ایران مقاومت کرد و حتی تحسین ولی‌قلی خان شاملو را برانگیخت که در این مورد می‌نویسد: «پردل خان «پردل خان افغان که جگرش در بی‌جگری تمام دلیری بود...» (شاملو، ۱۴۰۰: ۴۲۶/۱). کنبو مدعی است که در طول پنجاه و چهار روز محاصره قلعه بُست، ششصد قزلباش و سیصد افغانی کشته شدند (کنبو، ۱۹۶۰: ۸۰/۳). یورگن اندرسون^۱ توپچی آلمانی نیز که در این جنگ در کنار سربازان ایرانی می‌جنگید، از مقاومت سرسختانه پردل خان و سربازانش سخن می‌گوید (اندرسون، ۱۴۰۴: ۱۷۶-۱۷۴). همین مقاومت باعث شد که وقتی سرانجام پُردل خان تن به تسلیم داد، سربازان ایرانی با او بدرفتاری کنند (شاملو، ۱۴۰۰: ۴۹۲/۱). کوتوال قلعه زمین داور نیز افغانی بود و اسدالله خان نام داشت (شاملو، ۱۴۰۰: ۴۸۵/۱).

در قندهار نیز شاه عباس دوم با افغان‌ها مواجه شد. دولت خان افغان، کوتوال قلعه آنجا بود و زمانی که تسلیم شد، دو زنجیر فیل از شاه هدیه گرفت و با اموالش به کابل رفت (وحید قزوینی، ۱۳۲۹: ۱۲۳). شاید شاه عباس امیدوار بود که نظر دولت خان را به خود جلب کند، اما در سال ۱۰۶۳ق. وقتی سپاه هند به فرماندهی داراشکوه ولیعهد هند عازم قندهار شد، دولت خان افغان که نمک‌پرورده خوان تربیت و احسان این دودمان بود و از جامعه‌خانه تربیت و عنایت این آفتاب ذره‌پرور خلعت حکومت آن ولایت در برداشت، به سپاه هند ملحق شد و آنان را همراهی کرد (واله قزوینی اصفهانی، ۱۳۸۲: ۵۱۴-۵۱۳؛ وحید قزوینی، ۱۳۲۹: ۱۶۳). شاه حسین سلطان ابدالی نیز که توسط شاه عباس دوم به ریاست ایل ابدالی منصوب شده بود، وقتی در سال ۱۰۵۹ق. شاهزاده اورنگ‌زیب برای بازپس‌گیری قندهار اعزام شد، از قندهار گریخت و به اورنگ‌زیب ملحق شد (شاملو، ۱۴۰۰: ۵۰/۱ و ۵۱۷-۵۱۶؛ واله قزوینی اصفهانی، ۱۳۸۲: ۴۸۱).

علیرغم این روابط نزدیک که بین بخشی از افغان‌ها و دولت هند وجود داشت، شواهد نشان می‌دهد که مردم قندهار دولت صفویه را بر گورکانیان ترجیح می‌دادند. بنابراین، وقتی شاه عالم حاکم کابل کوشید غلجایی‌های قندهار را علیه دولت ایران بشوراند تا بر آن شهر مسلط شود، نتیجه‌ای به دنبال نداشت (لکهارت، ۱۳۸۳: ۵۶-۵۵). در واقع، غلجایی‌ها ترجیح می‌دادند که تابع ایران باشند، زیرا دولت صفویه هیچ سخت‌گیری مذهبی نسبت آنها نداشت، اما در صورت تسلط هندی‌ها بر قندهار، غلجایی‌ها ناچار می‌شدند که زیر سلطه هندوها یا بلوچ‌ها باشند که از هر دو متنفر بودند (لکهارت، ۱۳۸۳: ۷۳) تا اینکه در زمان شاه سلطان حسین شرایط تغییر کرد و ظلم و ستم‌های عبدالله خان حاکم قندهار باعث شد تا غلجایی‌ها پیشنهاد شاه عالم را بپذیرند. البته

^۱. Jürgen Andersen

علناً دست به شورش زدند و دولت هند هیچ اقدامی انجام نداد، اما با ورود گرگین خان به قندهار، زمینه برای شورش غلجایی‌ها علیه صفویه و گرایش آنان به دولت هند فراهم شد (لکهارت، ۱۳۸۳: ۷۴).

رابطه دولت هند با میرویس و محمود افغان

بهادر شاه (ح. ۱۱۲۴-۱۱۱۸ ق.)، جانشین اورنگ‌زیب احتمالاً به دلیل داشتن تمایلات شیعی به تجدید روابط سیاسی با ایران تمایل داشت، زیرا سفیری به دربار شاه سلطان حسین اعزام کرد، اما شورش میرویس معادلات را تغییر داد (ریاض‌الاسلام، ۱۳۷۳: ۲۰۸). میرویس سعی کرد با اظهار اطاعت نسبت به پادشاه هند، دولت صفوی و گورکانیان را در مقابل یکدیگر قرار دهد و موقعیت خود را تحکیم کند. بنابراین، به نام بهادر شاه خطبه خواند، برادرش را به دربار گورکانی فرستاد و از بهادر شاه خواست فرمان حکومت ایالت قندهار را برایش ارسال کند، لقب و منصبی برای او در نظر بگیرد و به امرای کابل، مولتان و تته دستور دهد در صورت نیاز، به او در مقابل صفویه کمک کنند. بهادر شاه فرمان حکومت ایالت قندهار را برای میرویس فرستاد و منصب پنج هزار سوار و لقب علی‌مردان خان برای او در نظر گرفت. اما با دربار ایران نیز تماس گرفت و استقلال افغان‌ها را به زیان دو کشور خواند و از شاه سلطان حسین خواست این شورش را سرکوب کند، همچنین اطمینان داد که دولت گورکانی به میرویس کمک نخواهد کرد. این پیام باعث شد که پس از حدود نیم قرن، بار دیگر روابط سیاسی دو کشور برقرار شود و شاه سفیری به نام سید میر مرتضی خفاف را در سال ۱۱۲۱ ق. به هند اعزام کند (ریاض‌الاسلام، ۱۳۷۳: ۲۰۹-۲۰۸؛ برازش، ۱۳۹۲: ۱۰۰۱).

سفر ایران در سال ۱۱۲۴ ق به هند رسید، اما بهادر شاه چشم از جهان فرو بسته و فرخ‌سیر (ح. ۱۱۳۱-۱۱۲۴ ق.)، جانشین او شده بود. با طولانی شدن سفر میر مرتضی و عدم دریافت خبر از او و تشدید فشار افغان‌ها، شاه سفیر دیگری به هند فرستاد تا برای مقابله با افغان‌ها از دولت هند کمک بگیرد. هر چند این دو سفیر از طرف دربار هند مورد استقبال قرار گرفتند، اما دولت هند برای کمک به ایران هیچ اقدامی انجام نداد، زیرا دچار زوال شده و گرفتار مسائل داخلی خود بود. سرانجام محمد شاه (ح. ۱۱۶۱-۱۱۳۱ ق.) قدرت را به دست گرفت و ثبات را به قلمرو خود برگرداند. در همان زمان، شورش افغان‌ها بالا گرفته بود و دولت صفوی با ارسال نامه خواستار کمک شد. بخشی از درباریان هند که نفوذ بیشتری داشتند، با کمک به صفویه مخالفت کردند و

مسئله قندهار را مشکل داخلی دولت صفویه برشمردند (ریاض الاسلام، ۱۳۷۳: ۲۱۲-۲۱۰؛ برازش، ۱۳۹۲: ۱۰۰۶-۱۰۰۳).

از آن سو، میرویس نیز کوشید نظر فرخ‌سیر را به خود جلب کند. بنابراین، بعد از شکست دادن سپاه خسرو میرزا در سال ۱۱۲۴ ق. برادرش را با مقداری هدایا که از اموال گرگین خان و خسرو میرزا به دست آورده بود و عریضه اخلاص و بندگی، به دربار هند اعزام کرد «و چنین شنیده شد که از این جانب نیز فرمان استمالت متضمن ایالت صوبه قندهار و خطاب امیرخانی با خلعت و شمشیر فیل ارسال نموده بودند...» (مرعشی، ۱۳۶۲: ۱۸).

میرویس در سال ۱۱۲۹ ق. چشم از جهان فروبست (مستوفی، ۱۳۷۵: ۱۶۹؛ کروسینسکی، ۱۴۰۲: ۱۱۱) و پسرش محمود راه او را ادامه داد. در منابع گزارشی از روابط محمود با دولت گورکانی تا پیش از سقوط اصفهان وجود ندارد، اما بر پایه گزارش هلندی‌ها، بیست و پنجم ربیع‌الاول ۱۱۳۷/ دوازدهم دسامبر ۱۷۲۴ محمود یک هیئت سیاسی متشکل از چهارصد تا پانصد افغان را با مقدار زیادی طلا و نقره، پارچه‌های زربفت و سیم‌بفت و سایر اشیاء گران‌بها به هند اعزام کرد تا از پادشاه هند درخواست کند با اعزام سپاه به او یاری دهد (فلور، ۱۳۶۵: ۲۷۲). نتیجه این سفارت مشخص نیست، اما عدم اقدام دولت هند برای بازپس‌گیری قندهار گواه آن است که رابطه دولت هند و محمود خصمانه نبود و حتی ممکن است محمود از طرف دولت هند حمایت می‌شد.

نقش هندی‌ها در سپاه محمود و ساختار فرماندهی آن

هندی‌ها نقش چشمگیری در پیشبرد شورش افغان‌ها و هدایت سپاه محمود ایفاء کردند. مهم‌ترین شخصیت آنان فردی به نام میانجی بود که هویت و پیشینه‌ای مبهم دارد. مرعشی ذیل اقداماتی که محمود بعد از قتل عمویش عبدالعزیز انجام داد، می‌نویسد: «... و زیاده بر پدر در تألیف قلوب سپاه و رعیت کوشیده و مردم آن بلاد و رؤسا افغانه... را گروهی خود نمود و از جمله افغانه کوهستان کابل و ملاهای آنها شخصی را که از روی تعظیم و تکریم بمیانجی مشهور بود که در صحبت بعضی از مرتاضین و فقرای توران تحصیل بعضی از اشغال و اوراد بر طریقه فقرا نموده بود و پاس انفاس و حبس نفس را ورزیده بود چنانکه در اواخر بهمین نام مشهور شده و نام اصلی او معلوم نبود در آن اوقات بمحمود برخورد او را معتقد خود ساخت... افغانه نیز نسبت باو اعتقاد پیری و مریدی بهم رسانیده در حلقه ارادت و مریدی او درآمدند» (مرعشی، ۱۳۶۲: ۵۲).

استرآبادی تنها منبعی است که نام این مرشد هندی را با لقب کمی متفاوت ذکر کرده و می‌گوید: «پیرمحمد خان مشهور به میاچو که پیر و مرشد محمود و اشرف و در میان افغان

صاحب عز و شرف بود» (استرآبادی، ۱۳۷۷: ۱۱۲). لقب این هندی را اغلب منابع به درستی "میانجی" ثبت کرده‌اند؛ لقبی که از دو بخش "میان" و "جی" تشکیل شده است. در فرهنگ آندراج، در مورد واژه "میان" آمده است: «...بلغت هندی لفظ میان تعظیم است چنانچه در ترکی آقا و در فارسی خواجه گویند... این لفظ در اصل زبان زد مردم سند است و از آنجا در هندوستان شائع شده و لهذا اگر در هندوستان این لفظ بر هندو اطلاق شود نمی‌سزد زیرا که خصوص مسلمانان است» (محمد پادشاه، ۱۳۳۶: ۴۲۳۰/۶). این لقب عمدتاً برای روحانیون و مشایخ هندی به کار می‌رفت، زیرا در فهرستی که بداؤنی از مشایخ دوره اکبر شاه (ح. ۱۰۱۴-۹۶۳ق.) آورده است، هفت تن از آنها لقب "میان" دارند (بداؤنی، ۱۳۷۹: ۵۸، ۵۳، ۳۸، ۳۵، ۳۲، ۳۱، ۳). "جی" برای نسبت به کار می‌رفت و به القابی مانند میرزا، صاحب و خان ضمیمه می‌شد. فرستاده‌ای که از سوی شاهزاده اکبر برای احضار میرزا نجیب اعزام شد، به او گفت: «میرزا جی چلوچلو، بشتاب بشتاب» (نجیب کاشانی، ۱۳۹۴: ۸۱). در جایی دیگر، یک هندی واژه صاحب جی را برای میرزا نجیب به کار برد (نجیب کاشانی، ۱۳۹۴: ۸۴). خود نجیب کاشانی نیز برای یکی از اطرافیان شاهزاده که خدمت پرست خان نام داشت، از عبارت خان جی استفاده کرد (نجیب کاشانی، ۱۳۹۴: ۲۴۰).

در اسناد هلندی‌ها آمده است که میانجی خالوی محمود افغان بود (فلور، ۱۳۶۵: ۲۵۰). اما در جایی دیگر او را عموی امان‌الله خان ذکر کرده‌اند (فلور، ۱۳۶۷: ۲) منابع فارسی به این نسبت‌های خانوادگی اشاره‌ای ندارند و شاید صرفاً نتیجه شایعاتی بود که بین مردم رواج داشت. کروسینسکی^۱ که از نزدیک با سران سپاه افغان ارتباط داشت، در مورد میانجی می‌نویسد: میانجی از هندیان کابل و معلم محمود در دوران جوانی‌اش بود و تمام عملیات نظامی محمود بر طبق نظرات او انجام می‌شد. گفته می‌شد که جادوگر است و افغان‌ها تمام موفقیت‌های محمود را به جادوگری او نسبت می‌دادند. محمود... همیشه دست به سینه جلوی او می‌ایستاد... میانجی بسیار قدرتمند بود و چون گفته می‌شد که صاحب عقل و خردی استثنایی است، در رأس مشاوران غاصب قرار گرفت. نظرش همیشه غالب بود و حتی اگر برخلاف فرمان‌های محمود بود، بدون هیچ‌گونه مخالفتی اجراء می‌شد (کروسینسکی، ۱۴۰۲: ۲۴۷).

هرگاه افغان‌ها دچار تزلزل و تفرقه می‌شدند، میانجی وارد عمل می‌شد. زمانی که شاه سلطان حسین به محمود پیشنهاد صلح داد و افغان‌ها دچار سردرگمی و اختلاف شدند، میانجی نه تنها به اختلافات پایان داد، بلکه با افزودن شرط ازدواج محمود با دختر شاه

^۱. Krusinski

سلطان حسین به شروط افغان‌ها برای مصالحه، پیشنهاد صلح شاه را با شکست مواجه کرد (کروسینسکی، ۱۴۰۲: ۱۶۶-۱۶۳).

بعد از سقوط اصفهان، میانجی جایگاه خود را حفظ کرد و همچنان نقش تعیین‌کننده‌ای در پیشبرد سیاست‌های محمود داشت. به اذعان ناظران هلندی، میانجی تنها کسی بود که می‌توانست برخلاف نظر محمود سخنی بگوید یا مستقلاً کاری انجام دهد (فلور، ۱۳۶۵: ۲۴۰). در همان حال، میانجی نقش خود را به عنوان فردی که همه افغان‌ها به او اعتماد داشتند، حفظ کرد و مانع بروز درگیری بین آنها می‌شد. بر پایه اسناد هلندی‌ها در جمادی‌الاول ۱۱۳۵ / مارس ۱۷۲۳، افغان‌ها به دودستگی دچار شدند و گاهی کشمکش چنان بالا می‌گرفت که از شهر بیرون می‌رفتند و قصد خروج داشتند. اما میانجی آنها را آشتی می‌داد (فلور، ۱۳۶۵: ۲۴۷). پسر میانجی نیز که ملا یحیی نام داشت، در کنار پدرش نقشی مهم در امور افغان‌ها ایفاء می‌کرد. وی ریاست آن هیئتی را برعهده داشت که محمود به هند اعزام کرد (فلور، ۱۳۶۵: ۲۷۲). به علاوه، هرگاه افغان‌ها دچار اختلاف می‌شدند، ملا یحیی مانند پدرش بین آنها وساطت می‌کرد (فلور، ۱۳۶۵: ۲۵۰).

میانجی همیشه به محمود وفادار بود و بعد از اینکه اشرف علیه محمود کودتا کرد، هر چند اموال میانجی مصادره شد، اما به خودش تعرض نکردند (فلور، ۱۳۶۵: ۲۶۳-۲۶۱؛ کروسینسکی، ۱۴۰۲: ۲۴۸). سرانجام بعد از جنگ زرقان (۱۱۴۲ق.)، زمانی که اشرف از مقابل نادر می‌گریخت، میانجی به دست سربازان نادر کشته شد (استرآبادی، ۱۳۷۷: ۱۱۲).

امان‌الله خان دومین هندی صاحب نفوذ در سپاه محمود افغان بود. کروسینسکی در مورد پیشینه او می‌نویسد: «امان‌الله که در ابتدا درویش بود، در دوره محمود بسیار ثروتمند شد. البته برخی مدعی‌اند که حاکم کابل بود» (کروسینسکی، ۱۴۰۲: ۲۴۶). اسناد هلندی نیز او را درویش ذکر کرده‌اند (فلور، ۱۳۶۷: ۲). این شواهد نشان می‌دهد که وی نیز احتمالاً مانند میانجی، پیشینه صوفی‌گری داشت. در هر صورت، در سپاه محمود از جایگاه والایی برخوردار شد تا جایی که مستوفی او را وزیر اعظم محمود می‌داند (مستوفی، ۱۳۷۵: ۱۳۱ و ۱۴۱).

وقتی شاه سلطان حسین تصمیم گرفت حکومت را به محمود تحویل دهد، وزیر اعظم خود را برای گفتگو با امان‌الله خان به فرح‌آباد اعزام کرد و محمود پیش از آنکه شخصاً به اصفهان وارد شود، امان‌الله خان را اعزام کرد. بنابراین، او اولین فردی بود که وارد کاخ شاه شد (فلور، ۱۳۶۵: ۲۳۰-۲۲۹). این گزارش‌ها نشان‌دهنده جایگاه مهم امان‌الله خان نزد محمود و سپاه افغان است. در واقع، امان‌الله خان در مقام فرماندهی سپاه افغان در رتبه دوم پس از محمود قرار می‌گرفت و از معتمدین خاص محمود به شمار می‌رفت (کروسینسکی، ۱۴۰۲: ۲۰۸).

چون امان‌الله خان ادعا می‌کرد هم‌ردیف محمود است و شاکی بود که محمود توافقشان را رعایت نکرده است، آماده شد تا با سربازانش، محمود را ترک کند و به سبب اینکه فوج مخصوص خودش را داشت، با محمود در یک ردیف قرار می‌گرفت. به علاوه، با محمود قراردادی منعقد کرده بود که بر اساس آن، غنائم جنگی را باید بین خودشان تقسیم می‌کردند. بنابراین، به محض اینکه محمود بر تخت سلطنت ایران جلوس کرد، برای جلوگیری از کشمکش با امان‌الله خان، در اوایل صفر ۱۱۳۵/ اواخر نوامبر ۱۷۲۲ هشت هزار سرباز در اختیارش گذاشت تا قزوین را تصرف کند و آنجا مستقر شود؛ برنامه‌ای که به سرانجام نرسید و به شکست امان‌الله خان در قزوین منجر شد. امان‌الله خان به اصفهان برگشت، قراردادش با محمود را نقض کرد و مدعی شد نیمی از آنچه را به دست آمده است و حتی خزانه شاه، باید به او واگذار شود و در قرارداد قید شود که او و محمود مشترکاً پادشاهند. امان‌الله خان به نشانه اعتراض در اواسط صفر ۱۱۳۵/ اواخر دسامبر ۱۷۲۳ با سربازانش از اصفهان خارج شد و تاج پادشاهی را با خودش برد. محمود او را تعقیب کرد و سرانجام به تفاهم رسیدند و امان‌الله خان به اصفهان برگشت. البته خصومت‌ها پایان نیافت و امان‌الله خان که در اصفهان تحت نظر بود، به اشرف پیوست و در کودتا علیه محمود شرکت کرد (کروسینسکی، ۱۴۰۲: ۲۲۹-۲۲۷).

اشرف پس از کسب قدرت، امان‌الله خان را حامی اصلی خود خوانده و دستور داد مهر و امضای او را همچون مهر خودش معتبر بدانند، اما این روابط دوستانه چندان نپایید، زیرا هفدهم شعبان ۱۱۳۷/ اول می ۱۷۲۵ به فرمان اشرف، امان‌الله خان را دستگیر و اموالش را مصادره کردند (فلور، ۱۳۶۷: ۲-۱). سرنوشت امان‌الله خان مشخص نیست و به احتمال زیاد قبل از رسیدن نادر به اصفهان، به دست اشرف کشته شد.

سومین هندی تأثیرگذار در میان افغان‌ها، میا صدیق نام داشت.^۱ از نقش میا صدیق در جریان شورش افغان‌ها و دوران محمود، اطلاعی در دست نیست، اما اشرف منصب قاضی‌القضات را به او واگذار کرد. البته به سرعت این منصب را از دست داد (فلور، ۱۳۶۷: ۳)؛ با این وجود، همچنان صاحب نفوذ بود. منابع در مورد سرنوشت او با یکدیگر اختلاف دارند. به نوشته استرآبادی، در زمان فرار اشرف، میا صدیق در فارس به دست سپاهیان نادر دستگیر و به اصفهان اعزام شد (استرآبادی، ۱۳۷۷: ۱۱۳). اما اسناد هلندی نشان می‌دهد که میا صدیق در فارس کشته شد و سرش را به اصفهان آوردند (فلور، ۱۳۶۸: ۱۶).

۱. لقب "میا" نیز مانند "میان" است و شاید مخفف آن باشد.

هندی‌ها نه تنها در ساختار فرماندهی سپاه افغان‌ها نقش داشتند، بلکه تعدادی از آنها به‌عنوان سرباز به افغان‌ها ملحق شدند. کروسینسکی که مدتی در اردوگاه محمود بود، از حضور سربازان هندی در سپاه او سخن می‌گوید (کروسینسکی، ۱۴۰۲: ۱۵۴). گیلانتز ذیل وقایع ربیع‌الثانی ۱۳۳۵/ ژانویه ۱۷۲۳ تعداد سپاهیان محمود را ۹۷۴۰ تن ارزیابی کرده است که از این تعداد، پنجاه تن هندی بودند (گیلانتز، ۱۳۷۱: ۱۰۲).

نقش بازرگانان هندی در سقوط اصفهان

بازرگانان هندی نقشی مهم در بازرگانی ایران دوره صفویه داشتند و گروه‌های متعددی را شامل می‌شدند، اما بانیان یا مولتانیان پرتعدادتر بودند، تا جایی که عنوان بانیان برای همه بازرگانان هندی ساکن ایران به کار می‌رفت. حضور آنها در ایران از نخستین دهه‌های تشکیل دولت صفوی تا سقوط آن حکومت در منابع ثبت شده است. میکل ممبره^۱ در سال ۱۹۴۷ ق. از حضور بازرگانان هندی در شهر لار سخن می‌گوید (ممبره، ۱۳۹۸: ۱۲۷). آنتونی جنکینسون^۲ در سال ۱۹۷۰ ق. در قزوین با تعدادی از آنها گفتگو کرد (جنکینسون، ۱۴۰۳: ۸۳). یوهان اشترویس^۳ در زمان شاه سلیمان (ح. ۱۱۰۵-۱۰۷۷ ق.) از فعالیت‌های بازرگانان هندی در شیروان گزارش می‌دهد (اشترویس، ۱۴۰۲: ۶۶-۶۵-۹۲-۹۱) و شاردن تعداد آنها را در اصفهان بیش از بیست هزار تن تخمین زده است (شاردن، ۱۳۹۳: ۱۶۹۱/۵).

بازرگانان هندی هر چند از فرصت‌های بسیاری برای تجارت برخوردار بودند و ثروت هنگفتی به چنگ آوردند، اما مانند سایر هندی‌ها در معرض تحقیر و تبعیض بودند و اگر مسلمان نبودند، از تبعیض‌های دینی نیز رنج می‌بردند. در سال ۱۰۷۱ ق. تعداد زیادی از بازرگانان هندوی ساکن اصفهان نزد شاه عباس دوم از ظلم و ستم‌هایی که قضات و روحانیون مسلمان نسبت به آنها اعمال می‌کردند، شکایت کردند، زیرا در دعاوی که بین آنان و مسلمانان رخ می‌داد، قضات به آنها تکلیف می‌کردند که برای اثبات حق خود، دست در روغن داغ فرو برند، وگرنه ادعای آنها مورد قبول نبود (واله قزوینی اصفهانی، ۱۳۸۲: ۶۵۹-۶۵۸؛ وحید قزوینی، ۱۳۲۹: ۳۰۵). به نظر می‌رسد در دهه‌های پایانی حکومت صفویه فشار بر هندوها به‌ویژه از طرف روحانیون افزایش یافته است، از جمله اینکه در سال ۱۰۹۸ ق. به دستور علامه مجلسی، بت‌های هندوها را شکستند (خاتون‌آبادی، ۱۳۵۲: ۵۴۱).

^۱. Michele Membre

^۲. Anthony Jenkinson

^۳. Johan Struys

این بازرگانان برای ضربه زدن به دولت صفویه و کشور ایران انگیزه کافی داشتند. مهم‌ترین کاری که آنها انجام دادند و خواسته یا ناخواسته، نقش تعیین‌کننده‌ای در سقوط صفویه داشت، خروج سکه‌های ایرانی بود؛ اقدامی که باعث شد عیار سکه‌های ایرانی چنان تنزل پیدا کند که بازرگانی ایران مختل شود. برای حل این مشکل، دولت به کرات سکه‌های جدیدی با عیار بالا ضرب کرد، اما تأثیر چندانی نداشت، زیرا علی‌رغم فرمان شاه مبنی بر ممنوعیت خروج این سکه‌ها از ایران، بازرگانان هندی آنها را جمع‌آوری می‌کردند و به هند می‌بردند (سانسون، ۱۳۴۶: ۱۸۸-۱۸۹). تضعیف تجارت و کاهش ارزش سکه‌های ایرانی تأثیری مستقیم بر ناکارآمدی سپاه ایران در مقابل افغان‌ها داشت. بهترین گواه آن مصادره ظروف نقره بارگاه امام رضا^(ع) توسط فتح‌علی خان ترکمان و صفی‌قلی خان ترکستان اغلی بود. این دو سردار که برای سرکوب شورشیان ابدالی اعزام شده بودند، به ناچار این نقره‌ها را مصادره و با آنها سکه ضرب کردند تا بتوانند هزینه‌های سربازان خود را پرداخت کنند (مرعشی، ۱۳۶۲: ۲۷-۲۶).

نمی‌توان گفت که بازرگانان هندی با خروج غیرقانونی سکه‌های ایرانی عامدانه در اندیشه تضعیف اقتصاد ایران و سقوط صفویه بودند، زیرا بدون شک، طمع‌ورزی مهم‌ترین دلیل این اقدام بود، اما مسلم است که هیچ تعهدی در مقابل کشور ایران نداشتند و دست‌کم برخی از آنها از سقوط صفویه استقبال می‌کردند. رابطه محمود افغان با این بازرگانان در جریان لشکرکشی او به ایران و بعد از سقوط اصفهان نشان می‌دهد که هر چند مانند سایر بازرگانان خارجی از حمله افغان‌ها به شدت آسیب دیدند، اما بخشی از آنها به محمود کمک کردند.

وقتی افغان‌ها در سال ۱۱۳۲ق. کرمان را تصرف کردند، بانیان را غارت و آزار و اذیت کردند (فلور، ۱۳۶۵: ۵۳). بعد از سقوط اصفهان نیز بانیان مکرر تحت فشار بودند و بارها از آنها اخاذی شد (فلور، ۱۳۶۵: ۲۴۰ و ۲۴۳-۲۴۴). گیلانننز در این مورد می‌نویسد: «... تاوان و غرامت هندیان را به ۲۵ هزار تومان رسانید که از این مبلغ ۲۰ هزار تومان بپرداختند و ۵ هزار تومان را نتوانستند بپردازند. همه این هندیان پراکنده شدند. بر اینها کار بطوری سخت افتاد که برخی زهر خوردند و خود را بکشتند و برخی دیگر از اندوه و غصه هلاک شدند یا راه گریز در پیش گرفتند...» (گیلانننز، ۱۳۷۱: ۹۶).

با این وجود، در ایام محاصره اصفهان، برخی از بانیان به افغان‌ها کمک کردند. بیست و پنجم شوال ۱۱۳۴/ هشتم اوت ۱۷۲۲ یکی از افراد معروف بانیان به نام گلاب و تعدادی اروپایی، اصفهان را به مقصد شیراز ترک کردند و دو روز بعد به هلندی‌ها خبر رسید که به چنگ افغان‌ها افتادند و گلاب کشته شد (فلور، ۱۳۶۵: ۲۰۳-۲۰۲). اما بعد از سقوط اصفهان، گلاب منصب

کلانتری بانیان را به دست آورد و به بررسی اسناد کمپانی بانیان مشغول شد (فلور، ۱۳۶۵: ۲۴۱). او بعدها در جریان اخاذی‌های مکرر محمود از بانیان نیز نقش داشت و البته گاهی به هندی‌ها کمک می‌کرد (فلور، ۱۳۶۵: ۲۵۱). شواهد نشان می‌دهد که علاوه بر گلاب، برخی دیگر از بانیان نیز به افغان‌ها ملحق شدند، زیرا در هفتم ذی‌القعدة/ نوزدهم اوت شایعه شد که دو تن از بانیان از شهر اصفهان گریختند و به افغان‌ها ملحق شدند (فلور، ۱۳۶۵: ۲۰۸). طبق این گزارش‌ها می‌توان گفت برخی از بازرگانان هندی که شناخت کافی از اصفهان داشتند، برای محمود جاسوسی می‌کردند و در سقوط اصفهان نقش داشتند.

نتیجه‌گیری

دولت صفویه و گورکانیان هند رابطه‌ای عمدتاً دوستانه، اما توأم با خصومتی پنهان و رقابتی کنترل‌شده با ایران داشتند تا اینکه تسلط نهایی صفویه بر قندهار و ناکامی دولت هند برای پیشبرد برنامه‌های خود در بلخ و ماوراءالنهر به شکست تحقیق‌آمیز دولت هند منجر شد و آن خصومت پنهانی را عیان کرد. بنابراین، دو دولت عملاً در مقابل یکدیگر قرار گرفتند. دولت هند که متوجه شده بود قادر به مقابله با دولت صفویه نیست، سیاست خود را نسبت به افغان‌ها تغییر داد و در مقابل شورش میرویس موضعی انفعالی و تا حدی همراه با تأیید و همدلی در پیش گرفت و به درخواست‌های دولت ایران برای اقدام مشترک علیه شورشیان بی‌توجهی کرد. شاید امیدوار بود که شورش افغان‌ها زمینه را برای تسلط مجدد گورکانیان بر قندهار هموار کند. رفتارهای تحقیق‌آمیز ایرانیان با هندی‌ها نتیجه غرور ملی ایرانیان بود که در سایه حکومت صفویه پدیدار شد. همچنین به دلیل نقش چشمگیری که ایرانیان در دربار و دولت هند ایفاء می‌کردند. وطن‌پرستی ایرانیان و وفاداری آنان به پادشاهان صفوی موجب خشم دولت و مردم هند شده بود و انگیزه بیشتری برای هندی‌ها ایجاد کرد تا از سقوط دولت صفویه و غلبه افغان‌ها بر ایران حمایت کنند. پیوستن میانجی و امان‌الله خان به محمود افغان و نقش تعیین‌کننده آنها در ساختار فرماندهی سپاه افغان و حضور میا صدیق در میان صاحب‌منصبان دوره اشرف شاهی گویا بر نقش هندی‌ها در شورش افغان‌هاست و مسلم است که این شورش بدون وجود این افراد تأثیرگذار با مشکلات بیشتری مواجه می‌شد. البته هیچ شواهدی وجود ندارد که ثابت کند دولت گورکانی موجب پیوستن هندی‌ها به شورشیان افغان شد. بازرگانان هندی مقیم ایران نقشی تدریجی و تعیین‌کننده در سقوط صفویه داشتند، زیرا با خروج سکه‌های ایرانی باعث کاهش شدید ارزش پول ایران شدند و هر چند در زمان تسلط افغان‌ها بر کرمان و اصفهان تحت فشار قرار

گرفتند، اما برخی از آنها در ایام محاصره اصفهان به افغان‌ها ملحق شدند و مسلم است که برای افغان‌ها جاسوسی می‌کردند. شاید اطلاعاتی که این بازرگانان در مورد آسیب‌پذیر بودن اصفهان و شکنندگی دولت صفویه برای محمود افغان ارسال کردند، او را ترغیب کرد تا به‌رغم ضرباتی که در کرمان متحمل شده بود و ناکامی‌اش در مقابل شهر یزد، به‌سوی اصفهان پیشروی کند.

منابع و مآخذ

فارسی:

- استرآبادی، میرزا مهدی خان، ۱۳۷۷، *جهانگشای نادری*، به‌تصحیح: سید عبدالله انوار، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- اشترویس، یوهان، ۱۴۰۲، *سفرنامه یوهان اشترویس (سفرنامه و ماجراهای برده هلندی در دوره شاه سلیمان صفوی)*، چاپ دوم، ترجمه: ساسان طهماسبی، تهران: امیرکبیر.
- اندرسون، یورگن، ۱۴۰۴، *سفرنامه یورگن اندرسون*، در *سفرنامه‌های آلمانی‌ها در ایران دوره صفوی*، ترجمه: ساسان طهماسبی، تهران: امیرکبیر.
- بداؤنی، عبدالقادر، ۱۳۷۹، *منتخب‌التواریخ*، به‌تصحیح: مولوی احمدعلی صاحب، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- بrazش، امیرحسین، ۱۳۹۲، *روابط سیاسی و دیپلماتیک ایران و جهان در عهد صفویه*، تهران: امیرکبیر.
- تاورنیه، ژان باتیست، ۱۳۶۳، *سفرنامه تاورنیه*، ترجمه: ابوتراب نوری، اصفهان: کتابفروشی تأیید اصفهان.
- جنکینسون، آنتونی، ۱۴۰۳، *سفرنامه آنتونی جنکینسون*، در *سفرنامه‌های انگلیسی‌ها در ایران (دوره شاه طهماسب و شاه محمد خدابنده)*، ترجمه: ساسان طهماسبی، تهران: امیرکبیر.
- خاتون‌آبادی، سید عبدالحسین الحسینی، ۱۳۵۲، *وقایع‌السنین و الاعوام*، به‌تصحیح: محمدباقر بهبودی، تهران: کتابفروشی اسلامیة.
- ریاض‌الاسلام، ۱۳۷۳، *تاریخ روابط ایران و هند (در دوره صفویه و افشاریه)*، ترجمه: محمدباقر آرام و عباسقلی غفاری‌فرد، تهران: امیرکبیر.
- سانسون، مارتین، ۱۳۴۶، *سفرنامه سانسون (وضع کشور شاهنشاهی ایران در زمان شاه سلیمان صفوی)*، ترجمه: تقی تفضلی، تهران: ابن‌سینا.
- شاردن، ژان، ۱۳۹۳، *سفرنامه شاردن*، چاپ دوم، ترجمه: اقبال یغمایی، تهران: توس.
- شاملو، ولی‌قلی خان، ۱۴۰۰، *قصص‌الخاقانی*، به‌تصحیح: سید سعید میر محمدصادق، تهران: سروش و نگارستان اندیشه.
- فلور، ویلم، ۱۳۶۵، *برافتادن صفویان و برآمدن محمود افغان (روایت شاهدان هلندی)*، ترجمه: ابوالقاسم سری، تهران: توس.
- ، ۱۳۶۷، *اشرف افغان بر تختگاه اصفهان (به روایت شاهدان هلندی)*، ترجمه: ابوالقاسم سری، تهران: توس.

- ، ۱۳۶۸، حکومت نادر شاه (به روایت منابع هلندی)، ترجمه: ابوالقاسم سری، تهران: توس.
- فائدان، اصغر، «تأثیر بازرگانان هندی مقیم اصفهان بر تجارت دوره صفویه با تأکید بر بانیان»، فصلنامه تاریخ تمدن اسلامی، ۱۳۹۱، شماره دوم، صص. ۸۴-۷۱.
- قریب، قاسم، «عوامل مؤثر بر روابط صفویان با گورکانیان»، فصلنامه تاریخ روابط خارجی، ۱۳۹۷، شماره ۷۴، صص. ۴۹-۲۱.
- کروسینسکی، یوداس تادئوس، ۱۴۰۲، سفرنامه کروسینسکی (سقوط صفویه و پادشاهی نادر شاه)، ترجمه: ساسان طهماسبی، چاپ دوم، تهران: امیرکبیر.
- کلیم همدانی، ابوطالب، ۱۳۶۹، دیوان ابوطالب کلیم همدانی، به تصحیح: محمد قهرمان، مشهد: آستان قدس رضوی.
- کمپفر، انگلبرت، ۱۳۶۳، سفرنامه کمپفر، ترجمه: کیکوس جهانداری، تهران: خوارزمی.
- کنبو، محمد صالح، ۱۹۶۰، عمل صالح (شاه جهان نامه)، جلد سوم، به تصحیح: غلام یزدانی و وحید قریشی، لاهور: مجلس ترقی ادب.
- ، ۱۹۶۷، عمل صالح (شاه جهان نامه)، جلد دوم، چاپ دوم، به تصحیح: غلام یزدانی و وحید قریشی، لاهور: مجلس ترقی ادب.
- گیلاننتر، پطرس دی. سرکیس، ۱۳۷۱، سقوط اصفهان (گزارشهای گیلاننتر در باره حمله افغانان و سقوط اصفهان)، چاپ دوم، ترجمه: محمد مهریار، اصفهان: گلهها.
- لاکهارت، لارنس، ۱۳۸۳، انقراض سلسله صفویه، چاپ سوم، ترجمه: اسماعیل دولتشاهی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- محمد پادشاه، ۱۳۳۶، فرهنگ آندراج، به تصحیح: محمد دبیرسیاقی، تهران: کتابخانه خیام.
- مرعشی صفوی، میرزا محمدخلیل، ۱۳۶۲، مجمعالتواریخ، به تصحیح: عباس اقبال آشتیانی، تهران: کتابخانه سنائی و کتابخانه طهوری.
- مستوفی، محمد محسن، ۱۳۷۵، زبدهالتواریخ، به تصحیح: بهروز گودرزی، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.
- ممبره، میکله، ۱۳۹۸، سفرنامه ممبره (فرستاده ونیز به دربار شاه طهماسب)، ترجمه: ساسان طهماسبی، قم: مجمع ذخائر اسلامی.
- منجم یزدی، ملا جلال الدین، ۱۴۰۰، تاریخ عباسی (روزنامه ملا جلال)، چاپ دوم، به تصحیح: مقصودعلی صادقی، تهران: نگارستان اندیشه.
- نجیب، نورالدین محمدشریف کاشانی، ۱۳۹۴، تاریخ کشیک خانه همایون، به تصحیح: اصغر دادبه و مهدی صدری، تهران: میراث مکتوب.
- نصرآبادی، محمدطاهر، ۱۳۷۸، تذکره نصرآبادی (تذکره الشعراء)، به تصحیح: محسن ناجی نصرآبادی، تهران: اساطیر.
- نصیری، محمدابراهیم بن زین العابدین، ۱۳۷۳، دستور شهریاران، به تصحیح: محمدنادر نصیری مقدم، تهران: بنیاد موقوفات ایرج افشار.
- نوروزی، جمشید و رمضان، شهرام، نقش بانیان و تجار هندی در اقتصاد ایران عصر صفوی، پژوهش‌های تاریخی ایران و اسلام، ۱۳۹۴، شماره ۱۶، صص. ۱۸۲-۱۵۵.

ارزیابی نقش هندی‌ها در سقوط صفویه □ ۴۵

واله قزوینی اصفهانی، محمدیوسف، ۱۳۸۲، *خلد برین (ایران در زمان شاه صفی و شاه عباس دوم)*، به تصحیح: محمدرضا نصیری، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.

وحید قزوینی، محمدطاهر، ۱۳۲۹، *عباسنامه*، به تصحیح: ابراهیم دهگان، اراک: کتابفروشی داودی اراک.

